

رابطه اسب و سوار در زبان‌های ایرانی

بدرالزمان قریب

استاد دانشگاه تهران

تقدیم به دوست عزیزم دکتر ژاله آموزگار

واژه سوار که صورت دیگری از واژه فارسی میانه آسوار است و در اصل معنای "سوار بر اسب" می‌داده است، در فارسی امروزی برای نامیدن استفاده‌کننده از همه‌گونه وسایل نقلیه به کار می‌رود. این پژوهش می‌کوشد با تحقیق و کاوش در رابطه تاریخی اسب و سوار در زبان‌های ایرانی چگونگی این تحول معنایی را نشان دهد.

نخست باید دقت کرد چرا در فارسی باستان دو واژه برای اسب وجود داشته و هر کدام چگونه پدید آمده و در چه ترکیباتی به کار می‌رفته‌اند. از این دو واژه که -asa و -aspa بوده‌اند، فقط یک‌بار در فارسی باستان آمده و بیشترین کاربرد آن در ترکیب asabāra یا "سوار" بوده است. داریوش در کتیبه بیستون (DB1)، ستون ۱، سطر ۸۷ می‌گوید:

بدرالزمان قریب دانش‌آموخته دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران از دانشگاه پنسیلوانیا، استاد بازنشسته دانشگاه تهران و بنیادگذار کرسی زبان سغدی است. همچنین، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی و نیز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی و عضو افتخاری انجمن ایران‌شناسان اروپایی است. در بین تألیفات فراوان ایشان در حوزه زبان‌شناسی زبان‌های باستانی به زبان‌های فارسی و فرانسه و انگلیسی می‌باید به اثر یگانه و تأثیرگذار ایشان، فرهنگ سغدی، اشاره کرد. برخی از جمله تألیفات ایشان عبارت‌اند از مطالعات سغدی و پژوهش‌های ایرانی باستان و میانه.

Badrolzaman Gharib <b_gharib@hotmail.com>

ISSN 0892-4147-print/ISSN 2159-421X online/2014/29.2/4-12

Pasāva adam kāram maškāhuvā avākanam, anyam ušabārim akunavam aniyahyā asam frānayam.

”پس سپاه را در مشک‌ها افکندم، بخشی را بر شتر سوار کردم، برای برخی دیگر اسب فراهم کردم.”^۱

داریوش در جنگ با ندی‌توبل، فرمانروای بابل، مجبور است سپاه را از دجله، که قابل کشتی‌رانی است، بگذراند. بنابراین، بخشی از سپاهش را سوار بر شتر کرده، برای برخی دیگر اسب آماده می‌کند. در اینجا واژه مورد نظر asa-m “اسب” است که در حالت مفرد رایبی با پایانه -m آمده است. باید توجه کرد که داریوش برای آن گروه که باید سوار شتر می‌شدند واژه ušabāri را به کار برده، اما برای گروهی دیگر که برایشان اسب آماده کرده بود از واژه asabāra “سوار” که چندین بار هم در فارسی باستان به کار گرفته شده بود، استفاده نکرده است. پرسش چرایی عدم کاربرد این واژه است. شاید در اینجا kāram اشاره به سپاه پیاده باشد که داریوش نمی‌توانسته آنها را از دجله پرآب بگذراند و با تدبیر آن سه روش پیاده‌نظام را از دجله گذرانده است و ظاهراً نیازی به یادآوری سواره‌نظام - که خود وسیله نقلیه داشته‌اند - نبوده است.

واژه asabāra “سوار” چهار بار در کتیبه بیستون داریوش (DB) آمده است. در ستون ۲، سطر ۲، درباره فرار ندی‌توبل همراه با تعداد کمی سوار آمده است:

Naditubaira hadā kamnaibiš asabāraibiš amuΘa.

”ندی‌توبل با کمی سوار [به سوی بابل] فرار کرد.”^۲

این جمله سه بار در خصوص فرار شورشیان دیگر و مدعیان پادشاهی تکرار شده است: درباره فرار فرورتی در ستون ۲، سطر ۷۱؛^۳ درباره فرار وهیزداته در ستون ۳، سطر ۳۱؛^۴ درباره فرار ویوانه در ستون ۳، سطر ۷۲؛^۵ در هر چهار عبارت asabāraibiš همراه با صفت “کم” در حالت جمع بایی است.

54, 55.

3. Kent, *Old Persian*, 118, 120; Schmitt, “The Bisitun Inscriptions of Darius the Great,” 60.

4. Kent, *Old Persian*, 118, 120; Schmitt, “The Bisitun Inscriptions of Darius the Great,” 65.

5. Kent, *Old Persian*, 118, 120; Schmitt, “The Bisitun Inscriptions of Darius the Great,” 66.

1. R. G. Kent, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicons* (New Haven: American Oriental Society, 1953), 118 and 120; R. Schmitt, “The Bisitun Inscriptions of Darius the Great: Old Persian Text,” *Corpus Inscriptionum Iranicarum*, part I, vol. I, texts I (1991), 30, 54, 55.

2. Kent, *Old Persian*, 118, 120; Schmitt, “The Bisitun Inscriptions of Darius the Great,” 30,

واژه سوار سه بار به تنهایی و یک بار با پیشوند hu- در کتیبه نقش رستم داریوش DNb و نیز در کتیبه تخت جمشید خشایارشا XPl به کار گرفته شده است:

asabāra uvāsabāra amiy. (DNb 41-42;⁶ XPl 46-47.7)

”سوارکارم، خوب سوارکاری (سوارکار، خوب سوارکاری هستم).“

پیشوند hu- ”خوب“ در فارسی باستان h- آغازین خود را از دست می‌دهد و تبدیل به uv- پیش از واکه و u- پیش از هم‌خوان می‌شود:

Θanuvaniya UΘanuvaniya amiy utā pastiš utā asabāra. (DNb 42-44;⁸ XPl 47-48.⁹)

”کمانگیرم، خوب کمانگیری، چه پیاده، چه سواره.“

arštika amiy uvārštira utā pastiš utā asabāra. (DNb 44-45;¹⁰ XPl 48-50.¹¹)

”نیزه‌افکنم، خوب نیزه‌افکنی، چه پیاده، چه سواره.“

به نظر می‌رسد که داریوش و خشایارشا هنرهای خود را در کمان‌گیری و نیزه‌افکنی با تکیه بر تضاد پیاده و سواره برجسته‌تر می‌کنند. شاید بشود فرض کرد که در این سخنان معنای اصلی asabāra، ”برده شدن با اسب،“^{۱۲} ضعیف‌تر شده است. در واقع، تیراندازی یا نیزه‌افکنی در حالت سوار بودن بر حیوان (یا هر وسیله نقلیه در حرکت دیگر) دشوارتر از حالت پیاده است.

در فارسی باستان، واژه aspa- به معنای اسب یک‌بار در ترکیب uvāspā ”دارنده اسب‌های خوب“ آمده است که صفت ملکی و در حالت جمع است.

Inscriptions of Naqsh-i Rostam and Persepolis.”

9. Schmitt, “The Old Persian Inscriptions of Naqsh-i Rostam and Persepolis;”

قریب، پژوهش‌های ایرانی باستان و میانه.

10. Kent, *Old Persian*; Schmitt, “The Old Persian Inscriptions of Naqsh-i Rostam and Persepolis.”

11. Schmitt, “The Old Persian Inscriptions of Naqsh-i Rostam and Persepolis;”

قریب، پژوهش‌های ایرانی باستان و میانه.

12. Kent, *Old Persian*, 34.

6. Kent, *Old Persian*, 139, 140; R. Schmitt, “The Old Persian Inscriptions of Naqsh-i Rostam and Persepolis,” *Corpus Inscriptionum Iranicarum* (2000), 34, 39, 43.

7. Schmitt, “The Old Persian Inscriptions of Naqsh-i Rostam and Persepolis,” 66, 100, 104;

بدرالزمان قریب، پژوهش‌های ایرانی باستان و میانه (تهران: طهوری، ۱۳۸۶)، ۲۷ و ۳۲ (ترجمه فارسی) و ۱۵ و ۱۷ (ترجمه انگلیسی).

8. Kent, *Old Persian*; Schmitt, “The Old Persian

این واژه در کتیبه تخت جمشید داریوش نیز DPd.8^{۱۳} آمده است؛ در جمله‌ای که داریوش کشور پارس را به سبب آنکه "دارنده اسبان خوب و مردان خوب است" می‌ستاید و از اهورمزدا می‌خواهد که آن را از سه بلای "سپاه دشمن، سال بد و دروغ" حفظ کند.

aspa- دوبار در ترکیب نام‌های خاص آمده است و از جمله در -vištāspa، نام پدر داریوش، به کار رفته که با بسامد بسیار در تبارنامه کتیبه‌های بعد از داریوش تکرار می‌شود. واژه دیگر^{۱۴} aspačānā است که در کتیبه نقش رستم داریوش DNd.1 به کار رفته است. کنت این واژه را "اسب دوست" و اشمیت آن را "جامه‌دار" ترجمه کرده‌اند که در واقع نام نیزه‌دار داریوش بوده است.

ترکیبات aspa- از زبان مادی وام گرفته شده‌اند؛ زبان خاندانی که پیش از هخامنشیان بر بخش بزرگی از ایران و خاورمیانه حکومت می‌کردند. اسب نزد مادی‌ها بسیار ارزشمند و چراگاه‌های سرزمین اصلی ماد بهترین جای پرورش اسب بود. این سخن را گزارشات تاریخی و یافته‌های باستان‌شناختی پشتیبانی می‌کنند.

کاربرد واژه اسب در نام‌ها به خاطر شهرت اسب‌های مادی و ارزشی بود که ایرانیان برای هنرسواری قائل بودند. در متون ایلامی هخامنشی تعداد فراوانی نام خاص حاصل از ترکیبات واژه اسب دیده می‌شود که گاه با -asa و گاه با -aspa ساخته شده و وام‌گرفته از این دو زبان باستانی ایرانی‌اند^{۱۵}. از آنجا که تعداد این نام‌ها بسیار است، فقط از نام‌هایی یاد می‌کنیم که به زبان‌های ایرانی میانه به میراث رسیده‌اند.

asppat به معنی "مهتر اسب" که در کتیبه شاپور اول ساسانی در کعبه زردشت نیز آمده است. asāstiya که به صورت aspāstiya نیز آمده است، به معنی "یونجه و علوفه اسب"، در ترکیب با ریشه -as "خوردن" که در فارسی میانه به صورت aspast و در فارسی ادبی به صورت "اسپست" ضبط شده است. در لغت‌نامه دهخدا آمده است که این واژه از راه زبان عربی به زبان اسپانیایی alfa و نیز به زبان انگلیسی alfa- alfa راه یافته است. asaštrāna "نازیانه اسب" است که در متون مانوی به صورت aspšōn به همین معنی شاهد دارد.

Persepolis," 46.

15. W. Hinz, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen* (Göttingen: Wiesbaden, 1975), 42-46.

13. Kent, *Old Persian*, 135, 136; Schmitt, "The Old Persian Inscriptions of Naqsh-i Rostam and Persepolis," 57, 58.

14. Kent, *Old Persian*, 140; Schmitt, "The Old Persian Inscriptions of Naqsh-i Rostam and

aspastāne “آخور” است که در فارسی میانه زردشتی به صورت aspastān دیده می‌شود. یگانه واژه‌ای که با سوار فارسی و aswār فارسی میانه نزدیک است، aspabāra “سوار” است که بازسازی واژه دخیل مادی است. این واژه از راه زبان ایلامی به صورت ašpa- bara به متون آشوری و از آن به زبان آرامی، به صورت spr، راه یافته است. واژه aspa در متون اوستایی گاه تنها و گاه با ترکیباتی آمده است.^{۱۶} واژه سوار به شکل aspabāra در یشت‌ها، به‌ویژه در آبان‌یشت، نیز چندین بار تکرار شده است.

سرچشمه دوگانگی -asa و -aspa را باید در دگرگونی‌های آوایی خانواده زبان‌های هندواروپایی جستجو کرد. واژه -asa- فارسی باستان، -aspa- مادی و اوستایی، -ašva- سانسکریت، εἶπος یونانی و equvs لاتینی در واقع از ریشه هندواروپایی ek̑wō^{۱۷} جدا شده‌اند و به نظر می‌رسد که خوشه صامت پیش‌کامی هندواروپایی -k̑w- در هندی باستان به -šw- و در ایرانی باستان به -sp- و در فارسی باستان به -s- بدل می‌شود.^{۱۸} این دگرگونی آوایی شواهد دیگری نیز در متون فارسی باستان دارد؛ از آن جمله‌اند -visa و -vispa به معنی “همه” که در دو عبارت فارسی باستان visadahyu “همه کشورها” و vispazanā “همه نژادها”^{۱۹} دیده می‌شوند. این دو واژه، که یکی فارسی باستان و دیگری وام‌گرفته از مادی است، در کتیبه خشایارشا در تخت جمشید (Xpa.12) دیده می‌شوند.

میراث اسب و سوار از زبان‌های ایرانی باستان برای زبان‌های ایرانی میانه

در فارسی میانه زردشتی: asb~asp با ترکیبات aspast به معنی “یونجه (خوراک اسب)” و asprēs به معنی “اسپرس” آمده است. در فارسی ادبی، برای کلمه اسپریس این شاهد از شاهنامه یادکردنی است:

ز تختی که خوانی ورا طاقدیس
که بنهاد پرویز در اسپریس^{۲۰}

astar “استر”، asptāg “اسب تاز”، aspistān “آخور”، aswār “سوار” و haswārī

دیگری با حذف -p- از -sp- ایرانی باستان صورت گرفته است.

19. Kent, *Old Persian*, 208.

۲۰. علی رواقی، فرهنگ شاهنامه (تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۹۰)، جلد ۱.

16. Ch. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch* (Strassburg, 1904), 215-219.

17. Kent, *Old Persian*, 34; J. Pokorny, *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch* (Bern: Francke, 1959), Band I, 1-3.

۱۸. می‌توان گفت در فارسی باستان دگرگونی آوایی

”سواری“^{۲۱} از دیگر واژگان‌اند. شاهد سواری در فارسی ادبی بسیار است و از جمله در شاهنامه می‌خوانیم:

بدو گفت بهرام را دیده‌ای؟
سواری و رزمش پسندیده‌ای؟^{۲۲}

در فارسی میانه و پارتی مانوی: asp- ”اسب“ aspast ”یونجه“ aspšon/aspzn
”نازیانه اسب“ aswār ”سوار“^{۲۳}.

فارسی میانه و پارتی کتیبه‌ای: asppat ”مهتر و نگهدارنده اسب“^{۲۴}.

در ختنی: asśa ”اسب“ و asśbāra ”سوار“^{۲۵}.

در بلخی: asp(o) ”اسب“^{۲۶} aspoḍar(o) ”استر“^{۲۷} و asβāroβiḍo ”سرپرست
سواره‌نظام“ است و در چنداسم خاص^{۲۸} asβiod به معنی ”نگهدارنده اسب“ آمده است.

ساختار واژه سوار در این چهار زبان ایرانی میانه مبتنی بر ترکیب asabāra فارسی
باستان و aspabāra بازسازی‌شده مادی است. با آنکه در فارسی میانه کتیبه‌ای، که
شاید کهن‌ترین زبان در این مجموعه است، واژه سوار به کار نرفته است، می‌توان از
صورت واژه بلخی، که احتمالاً وام گرفته از فارسی میانه ساسانی است، ساختار آن را به
شکل asabāra و نه aspabāra دریافت.

متأسفانه در کتیبه کعبه زردشت شاپور اول، که شاید
کهن‌ترین متن ایرانی این مجموعه باشد، واژه سوار
نیامده است.

25. H. W. Bailey, *Dictionary of Khotan Saka*
(Cambridge, 1979), 11.

26. N. Sims-Williams, *Bactrian Documents from
Northern Afghanistan II: Letters and Buddhist
Texts (= Corpus Inscriptionum Iranicarum, part
II: Inscriptions of the Seleucid and Parthian Peri-
ods and of Eastern Iran and Central Asia, vol.
III: Bactrian)* (London, 2007), 197.

27. W. B. Henning, ”A Bactrian Seal Inscription,”
*Bulletin of the School of Oriental and African
Studies* (1972), 325 (= *Acta Iranica*, 15, 575).

۲۱. بهرام فره‌وشی، فرهنگ فارسی به پهلوی (تهران:
انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲)، ۲۸؛ مهرداد بهار، واژه‌نامه
بندش (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵)، ۳۱.

۲۲. رواقی، فرهنگ شاهنامه جلد ۲.

23. D. Durkin-Meisterernst, *Dictionary of Man-
ichaean Middle Persian and Parthian* (= *Dictio-
nary of Manichaean Texts, vol. III, part I*) (Turn-
hout: Brepols, 2004), 54, 55; M. Boyce, ”A
Word-List of Manichaean Middle Persian and
Parthian,” *Acta Iranica*, 9a (1977), 26-28.

24. Ph. Gignoux, *Glossaire des Inscriptions Pehlevies
et Parthes* (= *Corpus Inscriptionum Iranicarum*,
Supplementary Series (London, 1972), vol. I, 17;
Ph. Huyse, *Die dreisprachige Inschrift šābuhrs I an
der ka'ba-I zardušt*, (škz) (1999), Band 2, 155.

اسب و سوار در سغدی

در زبان سغدی واژه اسب -sp' در بیشتر متون آمده است.^{۲۹} گاه نیز در ترکیبات sp8wδ³⁰ 'sp8wδ' 'زین و سلاح اسب'،^{۳۱} 'spy'pt8wng' "اسب‌کشی" و spyswδ'mnty³² "اسب‌دوانی" دیده می‌شود. با این همه، در ساختار واژه سوار اثری از -asa یا -aspa ایرانی باستان دیده نمی‌شود. در متون سغدی، واژه β'arak [wāarak] که با املاهای متفاوت β'rch,β'r,β'ry,β'rk نوشته می‌شود، برای سوار به کار رفته است. این واژه بخش دوم ترکیب -asabāra فارسی باستان و -aspabāra مادی و اوستایی است که در اصل معنای "برده‌شده" می‌دهد.^{۳۴}

واژه bārag در فارسی میانه زردشتی و مانوی و زبان پارتی به معنای "مرکب" و بیشتر برای "اسب" کاربرد داشته است،^{۳۵} اما در سغدی این واژه برای سوار و همه نوع مرکب به کار رفته و گاه همراه با پسوند -cīk، مانند β'r'keyk³⁶ به کار برده شده است که بیشتر معنی "اسب‌سواری" می‌دهد.

جالب‌ترین کاربرد β'r'k به جای مرکب در متن رستم سغدی دیده می‌شود: "دیوان در تعقیب رستم می‌تازند به صورت پیل‌سوار، خوک‌سوار، سگ‌سوار، مارسوار (و چند حیوان دیگر)." واژه β'are/β'rk در همه این مثال‌ها بعد از نام حیوان آمده است. یک دیو هم "گردونه‌سوار" wartanβ'ar است و وسیله نقلیه‌ای جز حیوان دارد.^{۳۷}

مثال‌های دیگری در وسنترجاتکه (تولد بودا) به زبان سغدی است که در آن β'r'k مستقلاً به کار رفته است:

8w 8wty pr'ywyd pydh β'r'w šw'y' skwn

۳۳. قریب، فرهنگ سغدی، مدخل‌های ۲۴۷۰-۲۴۷۷. 34. Kent, *Old Persian*, 43.

۳۵. قریب، فرهنگ سغدی، مدخل ۲۴۷۷، متون مانوی و مسیحی. مثال‌هایی از باره در فارسی ادبی نیز وجود دارد، از جمله در شاهنامه آمده است: به جوش آمد آن نام‌بردار گرد / عنان باره تیزتک را سپرد. یا: فرود آمد از باره آن نامدار / سپس آفرین خواند به شهریار. بنگرید به رواقی، فرهنگ شاهنامه، جلد ۱، ۲۰۳.

۳۶. قریب، پژوهش‌های ایرانی باستان و میانه، ۱۹۰. ۳۷. قریب، پژوهش‌های ایرانی باستان و میانه، ۱۹۰.

28. N. Sims-Williams, "A Bactrian dead of Manu-mission," *Journal of the Institute of Silk Road Studies* (1997), 191-209.

۲۹. بدرالزمان قریب، فرهنگ سغدی (سغدی - فارسی - انگلیسی) (تهران: فرهنگستان، ۱۳۸۳)، مدخل ۱۵۹۰.

۳۰. قریب، فرهنگ سغدی، مدخل ۱۶۲۳، در مدارک بودایی و مدارک مغ تاجیکستان.

۳۱. قریب، فرهنگ سغدی، مدخل ۱۶۷۰، مانوی.

32. N. Sims-Williams, *The Cristian Sogdian Manuscript (c2)* (Akademie Verlag, 1985);

قریب، فرهنگ سغدی، مدخل ۸۹۲۳، مسیحی.

”او خود (سوداشن) بر آن پیل سوار همی رفت.“^{۳۸} زبان سغدی برای ”سوار شدن“ و ”پیاده شدن“ نیز دو فعل جداگانه دارد. این فعل‌ها از ریشهٔ *zgad-* هستند که با پیشوند *abi-* برای ”سوار شدن“ و ”*awa*“ برای ”پیاده شدن“ آمده‌اند:^{۳۹}

rwstmy . . . β'žδδ prw r8šw ”رستم . . . سوار شد بر رخش.“^{۴۰} همچنین، در متن بودا می‌خوانیم

rty nwkr cnn pyδh w'žδδ ”و آنگاه از پیل پیاده شد.“^{۴۱}

خوارزمی یکی دیگر از زبان‌های ایرانی میانهٔ شرقی است که در زمینهٔ واژهٔ سوار با سغدی هم‌سویی دارد. واژهٔ *asp* به صورت *asb* هم نوشته شده است، اما در خوارزمی نیز مانند سغدی واژهٔ سوار را با پسوند باستانی *βāra* و بیشتر در ترکیبات *β'rcyk* و *β'rjyk* و گاه فقط با *β'rk* به کار برده‌اند.^{۴۲}

پیوست‌ها

پیوست ۱

کتیبهٔ XPI یکی از آخرین کتیبه‌های مکشوف خشایارشا است که در ۱۳۴۵ش در نزدیکی تخت جمشید بر اثر برخورد با تیغهٔ تراکتور یک کشاورز پیدا شد. نخستین ترجمه و تفسیر آن در مجلهٔ هفته ایران باستان در شهریور ۱۳۴۶ش چاپ و سپس با عکسی بهتر و تفسیری روشن‌تر در دو روایت منتشر شد: روایت فارسی در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران در بهمن ۱۳۴۷ش و روایت انگلیسی آن در *Iranica Antiqua* در ۱۹۶۸. هر دو روایت در پژوهش‌های ایرانی باستانی و میانه چاپ شده‌اند؛ روایت فارسی در صفحات ۲۳ تا ۵۱ و روایت انگلیسی در صفحات ۱۱ تا ۳۲.

پیوست ۲

وبر (D. Weber) عقیده دارد که *šwbl* و نیز *špwl* که حرف‌نوشت واژهٔ *aswār* در متون پهلوی‌اند، در پیوست‌نوشته‌های تازه‌یافت‌شدهٔ پهلوی گاه به صورت *PRšY'* می‌آیند و نمودار هزوارش واژهٔ سوار پهلوی‌اند که به زبان آرامی نوشته شده است. چون بیشتر این

سطر ۲۷.

۳۸. قریب، فرهنگ سغدی، ۱۵، سطرهای ۱۳۴-۱۳۳. VJ
۳۹. I. Gershevitch, *A Grammar of Manichaean Sogdian* (Oxford, 1954), No. 3763.
۴۰. قریب، پژوهش‌های ایرانی باستان و میانه، ۱۹۳.
۴۱. قریب، فرهنگ سغدی، ۱۵، سطرهای ۱۴۵-۱۴۶. VJ
۴۲. J. Benzing, *Chwaresmischer Wortindex* (Wiesbaden, 1983), 196.

پوست‌نوشته‌ها نامه‌اند و این واژه بعد از نام مخاطب نامه آمده است، احتمالاً تعبیری مثل والامقام و برای ارج‌گزاری بوده است. این تعبیر همچنین تحول معنایی واژه اسوار را در فارسی میانه زردشتی نشان می‌دهد. اسوار در نامه‌های متعلق به سده هفتم میلادی همیشه معنای "سوار بر اسب" را نمی‌داده و شاید معنای "قهرمان" یا "پهلوان" هم داشته که بعد از نام اشخاص مهم از آن استفاده می‌کرده‌اند.^{۴۳}

۴۳. نامه ابرن باستان، شماره ۱ و ۲ (۱۳۸۶)، ۳۷-۴۴.